

وضعیت سیستم آموزشی ساکنان سواحل شمالی خلیج فارس در عصر صفویه

وحید شریفی^۱، زهرا حسین‌هاشمی^۲

چکیده

دوره حکومت صفویان از جمله دوره‌های تاریخی ایران بعد از اسلام است که علی‌رغم دیدگاه سیاسی و دینی خاص و با وجود درگیری‌های نظامی با همسایگان غربی و شرقی ایران، علم و دانش در این عصر رونق بسیار داشت. با تشکیل سلسله صفوی و به وجود آمدن وحدت تاریخی که مبنای آن تشیع دوازده‌امامی بود، دگرگونی‌هایی در نهادهای آموزشی جامعه به وجود آمد. ترویج عقاید شیعی و همچنین زبان فارسی به‌عنوان زبان عامه مردم، قدرت گرفتن عالمان مذهبی و در نتیجه آن توجه بیشتر به علوم دینی، تأسیس فضاهای آموزشی، تأسیس و تقویت کتابخانه‌ها، پشتوانه مالی برای مدارس وجود امکانات آموزشی در بعضی از مدارس از مهم‌ترین این دگرگونی‌ها بود. این مقاله درصدد است تا به این پرسش اصلی پاسخ دهد که گسترش علم و وضعیت سیستم آموزشی در نواحی سواحل شمالی خلیج فارس بر چه منوالی بوده است و شاهان صفوی در راستای گسترش علم در این نواحی چه فعالیت‌هایی را انجام داده‌اند؟ روش پژوهش در این مقاله توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: سیستم آموزشی، سواحل شمالی خلیج فارس، صفویه، مکتب‌خانه، کتابخانه

۱- کارشناسی‌ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان/ sharifivahid@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان/ hashemizahra30@yahoo.com

مقدمه

اولین سلسله‌ای که با تشکیل دولت متمرکز و قدرتمند، هویتی مبتنی بر مذهب تشیع را برای این کشور ایجاد کردند، «صفویه» بود. صفویان دودمانی ایرانی و شیعه بودند که در سال‌های ۹۰۷ تا ۱۱۳۵ ه. ق بر ایران فرمانروایی کردند. در دهه نخست قرن دهم هجری، با روی کار آمدن شاه اسماعیل، در تبریز رسمیت یافته و مدتی نگذشت که مذهب شیعه امامیه، یگانه مذهب رسمی در تمامی قلمرو ایران زمین شناخته شد. این اقدام در سال‌های آغازین قرن دهم محیط و فضای مناسب جهت گسترش و رشد و بالندگی علوم دینی را به دست علمای شیعه پدید آورد. قبل از عصر صفوی، مراکز مهم علمی شیعه، بیشتر در حله، جبل عامل و نجف وجود داشت. اما با آمدن حکومت صفوی، موازنه سیاسی در ایران به سود شیعیان بر هم زده شد و عصری کم و بیش، آزاد نمودار شد و آشکارا کانون‌های علمی در این سرزمین رونق یافت. در این مقاله به بررسی وضعیت علمی و آموزشی ساکنان سواحل شمالی خلیج فارس در عصر صفوی، سیستم آموزشی نواحی جنوبی اعم از مکتب‌خانه‌ها و مدارس، شیوه‌های آموزش و وسایل کمک آموزشی، بزرگان علم و ادب، فضاهای آموزشی و کتابخانه‌ها و سیاست‌های شاهان صفوی نسبت به ترویج علوم مورد بحث قرار گرفته است.

سیستم آموزشی (آموزش و پرورش) نواحی جنوبی

ایرانیان پیش‌تاز نهضت مدرسه‌سازی در اسلام بودند؛ زیرا ایرانیان در دوران پیش از اسلام نیز از فرهنگی غنی برخوردار بودند و به همین دلیل آموزش و پرورش در میان آنان جایگاه ویژه‌ای را دارا بود. ایرانیان از همان زمان دارای مراکز علمی مهمی همچون جندی‌شاپور در خوزستان بودند و به همین سبب پس از اسلام نیز در بنیاد مکتب‌خانه برای کودکان و مدارس اسلامی تلاش فراوانی کردند. در دوران حکومت صفویان جنبش مدرسه‌سازی جان تازه‌ای گرفت و مدارس بسیاری در پایتخت و دیگر مناطق کشور بنا شد.

در دوران صفوی تشکیلات منظمی که ناظر بر کار آموزش و پرورش کودکان باشد وجود نداشت و در واقع هر شخصی خود عهده‌دار تعلیم و تربیت فرزندان خود می‌شد. تعلیم و تربیت در نواحی جنوبی ایران همچون نقاط دیگر و قبل از به وجود آمدن مدارس به سبک امروزی، در مکتب‌خانه‌ها صورت می‌گرفت که در آن افراد به فراگیری دعا‌های مذهبی و قرائت و حفظ قرآن می‌پرداختند (تاج‌بخش، ۱۳۷۳: ۳۹۱).

در آن زمان نظام آموزش و پرورش به شدت تحت تأثیر تعلیمات مذهبی، خصوصاً اعتقادات شیعه دوازده‌امامی قرار داشت. مساجد که محل عبادت و راز و نیاز مسلمانان بود از مهم‌ترین مکان‌های

وضعیت سیستم آموزشی ساکنان سواحل شمالی خلیج فارس در عصر صفویه ... ۶۷

تعلیم و تربیت کودکان بود و درواقع مساجد خود به نوعی مدرسه به شمار می آمدند. در این میان بخش قابل توجهی از عواید دربار نیز صرف آموزش و پرورش می شد و بزرگان و اشراف نیز به پیروی از پادشاه و همچنین به منظور رقابت با یکدیگر، زمینه های لازم را برای تأسیس و نگهداری مدارس را به وجود می آوردند (نوابی، ۱۳۸۶: ۳۸۸). در ایران و با توجه به حاکم بودن شریعت اسلام در میان مردم آن که در زمینه توسعه و بازسازی مؤسسات خیره عمومی تأکید فراوانی شده است؛ از این رو افراد خیر و نیکوکار که از لحاظ مالی متمول بودند، دست به ساختن مدرسه هایی می زدند که معمولاً مسجدی نیز در کنار آن قرار داشت و تعداد این مدارس زیاد بود (کمپفر، ۱۳۵۰: ۱۴۰). درواقع ساختن مدارس در میان خیرین پس از ساختن کاروانسراها و گرمابه و بازار در درجه سوم اهمیت قرار داشت که معمولاً عواید حاصل از قهوه خانه ها و باغها را صرف نگهداری مدارس می کردند و فرد نیکوکار خود شخصاً متولی این اماکن می شد (شاردن، ۱۳۷۲، ج ۳: ۹۳۹).

به درستی معلوم نیست که آموزش و پرورش به شیوه سنتی آن یا همان مکتب خانه، در سواحل جنوبی ایران، در عصر صفوی رواج پیدا کرده یا پیشینه قدیمی تری داشته است. به دلیل نوعی خلأ و نبودن منبع موثق و یا در دسترس نبودن آن، قضاوت در این زمینه دشوار است؛ اما در این که رواج سوادآموزی به زبان های فارسی و عربی در دوره صفوی خصوصاً در سواحل جنوبی تر ایران همچون بوشهر و دیگر بنادر و حتی جزایر نزدیک به آن رواج چشم گیری را شروع کرده بود، تردیدی نیست. بنابر نامه و نوشته ای به تاریخ ۱۰۵۵ هـ ق که به زبان فارسی نگارش یافته است، فردی به نام داوود سلطان از هلندی ها و دیگر تجار خلیج فارس به منظور تخلیه و یا بارگیری کالاهای خود در بندر ری شهر دعوت به همکاری کرده بود (یا حسینی، ۱۳۸۶: ۹۳). این سند به جا مانده علاوه بر اهمیت آن در زمینه تجارت، یک نکته فرهنگی را نیز می توان از آن برداشت که و آن رواج تعلیم و تربیت و آموزش خط و کتابت به زبان فارسی در این بندر و به احتمال زیاد در دیگر بنادر این مناطق است.

مکتب خانه ها

طبقات عامه مردم فرزندان شان را از کودکی برای تحصیل علم به مکتب خانه ها می فرستادند (تاورنیه، ۱۳۳۶: ۵۸۹). این مکتب خانه ها عملاً به صورت مستقل اداره می شدند و حکومت در گرداندن این آموزشگاه ها چه از نظر مسائل فنی و مواد درسی و چه از نظر اموری همچون بهداشت و برنامه های دیگر دخالتی نداشت (بیانی، ۱۳۱۹: ۱۷). دانش آموزانی که پس از اتمام مکتب قصد ادامه تحصیل را داشتند وارد مدارس می شدند و در غیر این صورت برای فراگیری شغلی جهت کسب و کار اقدام می کردند.

در نواحی جنوبی ایران به‌مانند دیگر نقاط کشور، مکتب‌خانه‌ها به‌وسیله روحانیون یا ملاها اداره می‌شد. در این مناطق آخوندهای محلی کار تعلیم و تربیت کودکان و جوانان را بر عهده داشتند و آن به این صورت بود که مکتب‌دار منزل شخصی خود و یا مسجد را برای مکتب‌خانه در نظر می‌گرفت و همچنین به این علت که بیشتر روزهای سال در این نواحی هوای منطقه بسیار گرم بود، کلاس درس در کپری بوریایی تشکیل می‌شد که بیشتر از چوب و برگ درخت خرما تهیه می‌شد و همچنین کف‌پوش آن از زیراندازهای گونی مانندی بود که خود دانش‌آموزان با خود می‌آوردند (فخرایی، ۱۳۸۳: ۳۰۹).

در این دوره نیز رفتن معلم به خانه شاگردان به‌صورت معلم سرخانه وجود داشت به این صورت که معلم کلاس درس و آموزش را در خانه دانش‌آموز برگزار می‌کرد. این شیوه بیشتر مخصوص فرزندان بزرگان و اشراف و افراد متمول بود به این دلیل که آنان مکتب‌خانه‌ها را از آن رو که عامه مردم فرزندان خود را در آنجا به تحصیل مشغول می‌کردند، مکان مناسبی برای فرزندان خود نمی‌دیدند؛ بدین جهت از بردن فرزندان خود به مکتب‌خانه‌ها خودداری می‌کردند و معلمی را جهت تعلیم آنان استخدام می‌کردند و به خانه می‌آوردند (بیانی، ۱۳۱۹: ۱۷؛ تاورنیه، ۱۳۳۶: ۵۹۰).

مساجد نیز از جمله مهم‌ترین اماکنی بود که در آن به امر آموزش و تحصیل علوم خصوصاً علوم دینی پرداخته می‌شد (گلشنی، ۱۳۴۹: ۵۳). خانواده‌ها کودکان خود را برای فراگیری علم خصوصاً علوم دینی روانه مساجد می‌کردند و حتی افراد بزرگسال خود نیز به‌پای منبر روحانیون می‌نشستند و از آموزه‌های آنان بهره می‌بردند (خواندمیر، بی‌تا: ۶۱۷). البته آموزش در مساجد و مکاتب جنبه مقدماتی داشت و درواقع پیش‌زمینه‌ای بود برای این که دانش‌آموز پس از تحصیل مواد ابتدایی علم که بیشتر شامل خواندن و نوشتن می‌شد، در صورت علاقه و همچنین مستعدبودن فرد برای تکمیل علم راهی مدارس شود که از نظر بار علمی در رتبه بالاتری نسبت به مکاتب قرار داشتند.

سن ورود به مدرسه

سن ورود به مدرسه برای کودکان شش‌سالگی بود و این سن برای ورود به مدرسه از دید شاردن کاملاً منطقی و مناسب به نظر می‌رسید. شاردن در این زمینه می‌گوید: «ایرانیان کودکان خود را برای آموختن مقدمات علوم دینی و یادگرفتن و خواندن دعا در شش‌سالگی به مکتب می‌فرستند و چون بر این اعتقادند که در سنین بالاتر مغز کودکان برای آموختن، خواندن و نوشتن آمادگی ندارد، هرگز پیش از شش‌سالگی هم به این کار اقدام نمی‌کنند و این روش و اندیشه‌ای عاقلانه و اساسی است، زیرا هوای ایران برخلاف هوای اروپا که سرد و مرطوب است، گرم و خشک است و طبیعت بر

وضعیت سیستم آموزشی ساکنان سواحل شمالی خلیج فارس در عصر صفویه ... ۶۹

مردم آن سرزمین اثر می‌نهد و نباید توقع داشت کودکان در سنین کمتر از شش سال قوای نارس فکری خود را صرف آموختن مطالب جدی کنند.» (شاردن، ۱۳۷۲، ج ۳: ۹۳۲). والدین فرزندان خود را در این سنین برای درک و شناخت آداب مذهبی و قرائت قرآن و همچنین آشنایی با نیازهای زندگی به مکتب‌خانه می‌فرستادند و هنگامی که فرد از نظر تعلیم و تربیت به رشد کافی و مناسبی رسید آنان را به شغلی می‌گماشتند.

با توجه به توضیحات شاردن درباره سن ورود به مدرسه برای کودکان و تأثیر شرایط محیطی و اقلیمی بر آن می‌توان نتیجه گرفت که سن معمول برای ورود محصلین در نواحی جنوبی با توجه به شرایط سخت‌تر محیطی و گرمای بیشتر این نواحی نسبت سایر مناطق کشور به مکتب‌خانه‌ها، قطعاً کمتر از شش سال نبوده است و بین شش تا هشت‌سالگی در متغیر بوده باشد. علاوه بر شرایط نامساعد آب‌وهوا باید مؤلفه‌های دیگری همچون کمبود امکانات رفاهی، بهداشتی نسبت به خصوصاً نواحی مرکزی کشور در نظر گرفت؛ زیرا علاوه بر لزوم آمادگی ذهنی کودک برای ورود به مکتب‌خانه، کودک در چنین شرایطی هرچقدر که سن کمتری می‌داشت ناگزیر به لحاظ جسمانی و سلامت آسیب‌پذیرتر می‌بود. همچنین هرکس به تناسب توان مالی و استعداد ذاتی فرزند خود را به مکتب می‌فرستاد. در واقع سن برای مکتب‌خانه‌ها به صورت امروزی مطرح نبود و تنها دانش‌آموزان را در فازه‌های جداگان‌های بنابر استعداد و یا علایق فرد نسبت به درس و علم خاصی قرار می‌دادند ولی معمولاً این سن از سن بلوغ یعنی حدود پانزده‌سالگی تجاوز نمی‌کرد زیرا نوجوانان غالباً در این سن به کسب‌وکار و صنعت روی می‌آوردند.

مواد آموزشی مکتب‌خانه‌ها

دانش‌آموزان در مکتب‌خانه‌ها توسط ملا و مکتب‌دار ابتدا به یادگیری قرآن می‌پردازند. ابتدا از جزء اول قرآن شروع می‌کردند که ابتدایی‌ترین مرحله آموزش در مکتب‌خانه‌ها بود. پس از آنکه توانستند این مرحله را با موفقیت پشت سر بگذارند و خواندن قرآن را به خوبی فراگرفتند به مطالعه کتاب‌های دیگری مانند دیوان حافظ، بوستان سعدی، کتب مقاتل و کتب ادعیه و کتاب‌های دیگری از این دسته می‌پرداختند تا بدین وسیله بتوانند قدرت خواندن خود را بالا ببرند. همزمان با خواندن این کتب به درس‌های دیگری همچون عدد نویسی و جمع و تفریق اعداد نیز می‌پرداختند.

البته در این مدارس نسبت به دوره‌های گذشته در زمینه علوم که دانش‌آموزان فرا می‌گرفتند تغییراتی به وجود آمده بود. با توجه به اهمیت یافتن علوم دینی در جامعه، این علوم بیشتر مورد توجه قرار گرفته می‌شد و طالبان علم با توجه به استعداد و قریحه‌ای که داشتند به تفصیل علوم دینی می‌پرداختند و رفته‌رفته علوم دیگر همچون حکمت و علوم طبیعی و ادبی و ریاضیات بر

اثر بی‌توجهی اهمیت خود را از دست دادند. کلمه «عالم» هم به‌جای دانشمندان دیگر رشته‌ها به فقها اطلاق می‌شد چنانکه امروزه نیز این کلمه به پیشوایان دینی گفته می‌شود (صدیق، ۱۳۵۱، ج ۲: ۱۱۸). با توجه به بافت مذهبی هر منطقه، در هر ناحیه‌ای با توجه به گرایش‌های مذهبی خود به آموزش و فرادادن فقه خاص و مورد توجه خود می‌پرداختند؛ مثلاً در خوزستان بیشتر شاهد تدریس فقه تشیع هستیم و فرقه‌هایی همچون مشعشعیان در زمینه آموزش‌های دینی بسیار فعال بودند و همچنین در نواحی جنوبی‌تر که مذهب تسنن در آنجا غالب بود، در مدارس و مکتب‌خانه‌های آن دروس مربوط به یکی از فرقه‌های چهارگانه آن تدریس می‌شد.

شیوه‌های آموزشی

روش تعلیم و آموزش در این زمان به‌سختی دوره‌های قبل نبود ولی کودکان به هنگام تحصیل از بازی و تفریح تقریباً محروم می‌شدند. در سر کلاس درس در مکتب‌خانه‌ها دانش‌آموزان هنگامی که وارد کلاس می‌شدند با ادب و به نشانه احترام به آموزگار خود سلام می‌کردند و سپس دو زانو می‌نشستند. آنگاه مدرس به آن‌ها می‌گفت که چند خط از کتاب را بخوانند. پس از آنکه دانش‌آموزان کمی از کتاب را قرائت کردند، آنگاه مدرس به توضیح و تشریح آن می‌پرداخت و خود نیز چند سطر را برای دانش‌آموزان می‌خواند. در ادامه یکی از دانش‌آموزان ادامه مطلب را با صدای بلند برای بقیه طلاب می‌خواند و مدرس نیز به توضیح قسمت‌های قرائت‌شده می‌پرداخت و کلاس درس به همین شیوه ادامه می‌یافت. در اکثر کلاس‌های درس دانش‌آموزان مطالب درسی را با صدای بلند همخوانی می‌کردند و در نتیجه آن سروصدای زیادی بر پا می‌شد (الثاریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۲). عقیده بر این بود که درس خواندن با صدای بلند کارآمدتر و مفیدتر است زیرا در غیر این صورت و اگر دانش‌آموز با صدای آهسته به درس خواندن می‌پرداخت تمرکز لازم را حین درس خواندن نخواهند داشت و ذهنشان به مسائل دیگر مشغول می‌شد و البته استفاده از این روش برای تقویت بیان دانش‌آموز مناسب بوده است (شاردن، ۱۳۷۲، ج ۳: ۹۳۵).

پس از یک الی دو ساعت که کلاس به همین منوال طی می‌شد شاگرد وسایلش را در برابر معلم قرار می‌داد و دست به سینه منتظر اشاره معلم می‌ماند که آیا لازم است کلاس درس ادامه پیدا کند یا این که کافی است. در صورت تمام شدن رس آن روز معلم، دانش‌آموز را با جمله: «خدا به همراهت» مرخص می‌کرد تا به کلاسی دیگر و نزد مدرسی دیگر برود. دانش‌آموز پس از فراغت از کلاس درس برای فراگیری درس و علمی دیگر به کلاس دیگری که معمولاً در همان مدرسه بود مراجعت می‌کرد. گاهی اوقات پیش می‌آمد که برای فراگیری همان درس به نزد معلم دیگری می‌رفت اما معمول بر این بود که در کلاس بعدی علم دیگری را می‌آموخت زیرا در آن زمان

وضعیت سیستم آموزشی ساکنان سواحل شمالی خلیج فارس در عصر صفویه ... ۷۱

دانش‌آموزان همزمان چند علم را باهم فرامی‌گرفتند و گاهی مشاهده می‌شد که بعضی از مدرسین در یک جلسه درس چند درس متفاوت را برای دانش‌آموزان تدریس می‌کردند (شاردن، ۱۳۷۲: ج ۳: ۹۳۲). آموزش قرآن در این مکتب‌خانه‌ها بدین شکل بود که دانش‌آموزانی که برای فراگیری قرآن به مکتب‌خانه می‌آمدند به‌جای رحل قرآن، صندوقچه‌های کوچکی در اختیار آنان قرار داده می‌شد؛ به این دلیل که قرآن به‌صورت جزء‌به‌جزء خوانده می‌شد و جزءهای قرآن را به‌صورت جداگانه در آن صندوقچه نگهداری می‌کردند. در این مکتب‌خانه‌ها قرآن را به‌صورت یکجا آموزش نمی‌دادند؛ مگر این‌که کسی در این زمینه کارش استمرار و تداوم داشته و درنهایت موفق به ختم قرآن می‌شد. دانش‌آموزان در کنار این صندوقچه، با احترام خاصی می‌نشستند، در صندوقچه را باز کرده و جزء را بیرون آورده و ملأ شروع به درس‌دادن، درس‌گفتن و پرسیدن درس از بچه‌ها می‌کرد (علوی، ۱۳۸۴).

وسایل آموزشی

وسایل آموزشی دانش‌آموزان علاوه بر کتاب شامل کاغذ و مرکب و قلم که معمولاً از نی هندی یا همان خیزران تهیه می‌شد (بروجردی ۱۳۷۵: ۴۰۰)، بود که از لوازم اولیه و ضروری برای محصلین به‌حساب می‌آید. در خصوص شیوه تهیه این وسایل آدام اولناریوس در سفرنامه خود توضیح می‌دهد که: «کاغذ را مانند ما که از تکه‌های پارچه کهنه تهیه می‌کنیم، آنان از کتان و یا اگر باید ظریف و نازک باشد از ابریشم درست می‌کنند. کاغذ را با سنگ یا جلد سخت و صاف حلزون براق و صاف می‌کنند و به‌این‌ترتیب نوعی کاغذ مرغوب به دست می‌آورند که بر روی آن نه چین و نه رگه دیده می‌شود و مانند یک‌صفحه صیقل‌خورده است. مرکب را از پوست انار، مازو کات کیود می‌سازند. اگر بخواهند مرکب غلیظ که برای نوشتن خطوط بهتر و راحت‌تر به‌کاربرده می‌شود بسازند، برنج یا جو را بو می‌دهند و یا می‌سوزانند، سپس آن را آسیاب می‌کنند و می‌جوشانند تا لعاب بیندازد، این لعاب را با مرکب مخلوط می‌کنند و به کار می‌برند. قلمی که با آن می‌نویسند خلاف قلم‌های ما از پر غاز نیست، بلکه از نی تراشیده شده است و ضخیم‌تر از قلم‌های ما است. رنگ بیرونی این نی قهوه‌ای است و از شیراز و تعدادی از نیزارهای خوزستان که در هر دو محل بسیار می‌روید آورده می‌شود.» (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۳-۳۰۲). رافائل دومان نیز درباره‌ی کاغذهای رایج برای نوشتن می‌نویسد: «کاغذ در اینجا از سلولز پنبه درست می‌شود، همان‌گونه که در سرزمین ما از شاهدانه و کتان به دست می‌آید» (بروجردی، ۱۳۷۵: ۴۰۰).

تنبيه و تشويق

مکتب‌خانه‌ها و مدارس از نظر مسائل انضباطی چه در زمینه درس و چه در مورد حفظ نظم کلاس دارای محیطی خشک و قوانین سفت و سختی بودند. دانش‌آموزان هرگاه مرتکب اشتباهی می‌شدند، خطای آنان قابل بخشش نبود و به‌شدت تنبیه می‌شدند. به این منظور مدرس کلاس همواره یک چوبه دستی در دست داشت که به‌وسیله آن محصلین خطی را کتک می‌زد (شاردن: ۱۳۷۲، ۹۳۵/۳). در تنبیه دانش‌آموزان معمولاً از روش فلک‌کردن استفاده می‌شد به این صورت که دستان دانش‌آموز خلاف‌کار را می‌بستند و با چوب محکم به کف پاهایش ضربه می‌زدند. گاهی شدت ضربات به حدی زیاد بود که کف پا و زیر ناخن‌های فرد خون‌آلود می‌شد. در برخی موارد شدت تنبیه بسیار زیادتر و طاقت‌فرساتر بود به‌گونه‌ای که اگر دانش‌آموز خطای بزرگ‌تری از او سر می‌زد و یا هنگامی که قصد تنبیه او را داشتند محصل از دست معلم می‌گریخت و یا زمانی که می‌دیدند که کودک در مقابل تنبیهات معمولی توانایی مقاومت را دارد و این‌گونه تنبیهات در او اثر نمی‌کند، او را می‌گرفتند و کف پایش را با شکافتن آن زخم می‌کردند و سپس بر روی زخم او نمک می‌ریختند که البته تنبیهی بسیار سخت بود (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۳).

از دیگر موارد تنبیه کودکان به این صورت بود که برای ترساندن دانش‌آموز وی را در سیاه‌چالی که موجودات مودی در آن بسیار بود می‌انداختند و برای تنبیه دانش‌آموزان دختر بدن آنان را نیشگون می‌گرفتن تا جایی که بدن کودک کبود می‌شد و یا با سوزن به پشت دست‌های آنان می‌زدند (کتیرایی، ۱۳۴۸: ۸۳). هدف مکتب‌دار از اعمال تنبیه و خشونت این بود که آنچه که خود و جامعه‌اش دانش به حساب می‌آوردند، به شاگردان انتقال دهند. درواقع تنبیه دانش‌آموزان به‌نوعی از واجبات تدریس بود و حتی مکتب‌دار در اغلب موارد از طرف والدین محصل اجازه تنبیه او را داشت.

هزینه و مخارج مالی

در مکتب‌خانه‌های مناطق جنوبی ایران همچون دیگر مکتب‌خانه‌ها در سایر نواحی کشور مخارج مکتب‌خانه توسط والدین دانش‌آموز و به‌اندازه شأن و توانایی مالی‌شان تأمین می‌شد. پس‌ازآنکه کودک موفق شد که جزء اول قرآن را فرا بگیرد و توانایی خواندن آن را تا آخر پیدا کند، رسم بر این بود که برای ملا، آخوند و یا معلم هدیه‌های که به آن «ختمی» می‌گفتند ببرند که این هدیه یا شامل پول می‌شد و یا به‌صورت کال‌هایی همچون قند و شیرینی بود. این هدایا غیر از حقوقی بود که خانواده محصل به‌صورت ماهیانه به معلم پرداخت می‌کرد (فخرایی، ۱۳۸۳: ۳۱۰). البته این دستمزد دریافتی ناچیز بود و فرد به‌سختی می‌توانست زندگی خود را با آن بگذراند.

وضعیت سیستم آموزشی ساکنان سواحل شمالی خلیج فارس در عصر صفویه ... ۷۳

در این میان طلاب باسواد و فعال تر برای گذران زندگی و جبران کمبود هزینه زندگی به خانه افراد ثروتمندتر می‌رفتند و به صورت معلم سرخانه در منازل آنان مشغول به کار می‌شدند و یا للگی فرزندان افرادی که مناسب دولتی داشتند را بر عهده می‌گرفتند. عده‌ای هم که از خط زیبایی برخوردار بودند از این راه امرارمعاش می‌کردند و به نگارش نسخه‌های علمی و ادبی می‌پرداختند (شاردن، ۱۳۷۲، ۳/۹۴۰). هرچند نوشتن نسخه‌های خطی کاری حوصله‌بر و دشوار بود اما از آنجاکه کتاب‌ها در ایران تماماً خطی بود و صنعت چاپی در کار نبود، از این‌رو طلاب می‌توانستند با روی آوردن به نسخه‌نویسی درآمد بالایی را به دست آورند. در پاره‌ای از موارد خمس و زکات نیز به آنان تعلق می‌گرفت که به این وسیله بخش دیگری از مخارج آنان تأمین می‌شد.

آموزش زنان

در این دوره مانند دوره‌های گذشته آموزش زنان آنچنان که مورد قابل‌ذکری را داشته باشد نیست. تحت‌تأثیر حمله مغولان به ایران، در دوره صفویه نیز این نوع نگرش که زن بهتر است در خانه بماند و به امور خانه رسیدگی کند کماکان ادامه داشت و زنان به‌طور عموم همچنان در خانه‌ها به سر می‌بردند. هرچند در مرکز کشور و اصفهان به دلیل رونق فرهنگی در این عصر و حضور دانشمندانی چون شیخ بهایی، ملاصدرا و میرفندرسکی، رونق علم و کتاب بیش از دوران گذشته است و تحت‌تأثیر این جو بعضی از زنان خصوصاً دختران و خانواده این دانشمندان تا حدودی بی‌نصیب از این رونق علمی نبودند و می‌توانستند به آموختن علم بپردازند (صیفی، ۱۳۸۲: ۶۴). اما این بیشتر به همان مناطق مرکزی کشور مربوط می‌شد و در جنوب کشور اوضاع بر این منوال نبود و دختران آن‌هم به مقدار ناچیزی در مکتب‌خانه‌ها حاضر می‌شدند و نهایتاً موفق به فراگیری سوادخواندن و نوشتن می‌شدند. در کل اگر زنان وارد مکاتب می‌شدند، یادگیری قرآن و مسائل دینی برای آنان در اولویت قرار داشت و معمولاً به تحصیل علوم دینی می‌پرداختند.

نقاط ضعف و قوت مکتب‌خانه‌ها

مکاتب درس با توجه به کمی‌ها و کاستی‌های آن و همچنین ویژگی‌های خاصی که در نوع تعلیم و تربیت و شیوه اداره‌ی آن داشتند، به‌طور مشخص دارای یک سری نقاط مثبت و منفی بودند که قطعاً بر روی نتایج حاصل از آموزش در آن تأثیر می‌گذاشت:

الف- نقاط قوت

در این مدارس با توجه به اهمیتی که به علوم دینی داده می‌شد و همان‌طور که مشاهده شد اولین دروسی که دانش‌آموزان تحصیل می‌کردند قرآن و دانش‌های دینی بود؛ در نتیجه شاهد این امر هستیم که همه دانش‌آموختگان دینی از این مکاتب برمی‌خاستند. آشنایی با مسائل شرعی و پایبندی به احکام اسلامی مانند نماز و روزه از سوی دانش‌آموزان به دلیل اهمیت بالایی که در مکاتب به این موارد داده می‌شد از دیگر ویژگی‌هایی بود که در نتیجه شیوه آموزش در این مکاتب حاصل می‌شد.

در این مکتب‌خانه‌ها تأکید بسیاری بر روی نوشتن و نگارش می‌شد و در این زمینه محصلین بسیار تمرین می‌کردند که حاصل آن خط زیبایی می‌شد که اکثر دانش‌آموزان از آن برخوردار می‌شدند. مکتب‌خانه‌ها دروازه ورود به علوم دیگر بودند زیرا کودکان با آموزش ابتدایی در این مدارس مانند خواندن و نوشتن زمینه‌های فراگیری علوم به صورت تخصصی‌تر را در آینده فراهم می‌کردند و در واقع اکثریت دانشمندان و عالمان از همین مدارس سر برآورده بودند.

با این‌که ثبت‌نام در مکاتب رایگان نبود و دانش‌آموزان باید مبلغی را به صورت نقدی یا جنسی به معلم پرداخت می‌کردند؛ ولی افراد محروم و فقیر نیز توانایی آن را داشتند که فرزندان خود را به مکتب‌خانه‌ها بفرستند زیرا شهریه آنان به غیر از پول می‌توانست شامل غله، میوه، لبنیات و حتی تعهد خدمات عملی باشد. در این صورت راه برای رفتن افراد تنگدست به مکتب‌خانه‌ها جهت تحصیل علم باز بود. در مکتب‌خانه‌ها هدف از آموزش باسوادشدن بود و نه اخذ مدرک و تا زمانی که دانش‌آموز درسی را فرا نمی‌گرفت، نمی‌توانست به مرحله بالاتر وارد شود (پرسور، ۱۳۸۹: ۷۲).

ب- نقاط ضعف

در مکتب‌خانه‌ها بیشتر ملاحظه از لحاظ علمی از سطح دانش چندان بالایی برخوردار نبودند و همین ضعف سبب می‌شد که در زمینه تدریس کمتر نوآوری و ابتکاری را شاهد باشیم و بعضاً همین نبود دانش و عدم ابتکار موجبات دل‌زدگی و خستگی دانش‌آموزان از تحصیل علم را فراهم می‌آورد. از دیگر نقاط ضعف موجود در مکتب‌خانه‌ها ابتدایی‌بودن و ساده‌بودن متون و کتب آموزشی بود. برخوردها و شیوه‌های رفتاری ننشانی‌ت با کودکان همچون تنبیه بدنی آنان به وسیله شلاق و چوب و فلک کردن آنان بدون شک آثار مخربی را بر دانش‌آموزان بر جای می‌گذاشت.

محتوای دروس در آن زمان الزاماً با تغییرات و تحولات اجتماعی که در بستر جامعه رخ می‌داد هماهنگ و همگرا نبود و تغییرات ناچیزی در آن صورت می‌گرفت. در این مکاتب و مدارس توجه بیشتر بر روی حفظ کردن مطالب از سوی دانش‌آموز بود و کمتر به درک و فهم آن اهمیت داده می‌شد. همچنین بیشتر بر پرورش ذهن و عقل دانش‌آموز توجه می‌شد و پرورش استعدادها و دیگر

وضعیت سیستم آموزشی ساکنان سواحل شمالی خلیج فارس در عصر صفویه ... ۷۵

فرد در مرکز توجه قرار نداشت. کسانی که قصد ادامه تحصیل را داشتند، زمانی که به سن بلوغ می‌رسیدند ناچار به ترک دیار خود می‌شدند و به دلیل کمبود امکانات آموزشی در این مناطق نسبت به نواحی مرکزی، به غربت کوچ می‌کردند و با فقر و سختی می‌ساختند و سلامت خود را در اثر سوءتغذیه و مطالعه در روشنایی کمشی در همان جوانی از دست می‌دادند (پرسور، ۱۳۸۹: ۷۳). به‌رحال در مکاتب و مدارس جنوب ایران و سواحل شمالی خلیج فارس تا قبل از تأسیس مدرسه به شیوه نوین، در این مناطق علما و دانشمندان از دل همین مکتب‌خانه‌ها بیرون آمدند و در همین مدارس بود که آنان پس از فراگیری قرآن و احکام و مسائل دینی و شرعی به مدارس دینی که در سطوح بالاتری قرار داشتند راه می‌یافتند. از مهم‌ترین مدارس می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

مدرسه هویزه

«سیدمطلب» را باید یکی از چهره‌های برجسته و شاخص مشعشعیان در عرصه علم و فرهنگ نامید. او بی‌آنکه فکر دست‌یابی به قدرت و حکم رانی را در سر بیوراند، با عدم ورود به حوزه‌های قدرت و منازعات مرتبط به آن، به فعالیت‌های فرهنگی و علمی روی آورد که در این زمینه منشأ خدمات چشمگیر و قابل‌ذکری بود (قیم، ۱۳۸۸: ۱۹۱).

در خوزستان سیدمطلب مشعشعی با دعوت از علما و دانشمندان به هویزه، در این شهر مدارس دایر کرد که در نتیجه آن نسل جدیدی از امرا و علمای مشعشعی تربیت یافتند. از این‌رو سیدمطلب موسوی مشعشعی پدر سیدمبارک را باید یکی از علمای برجسته و تأثیرگذار اواخر قرن دهم هجری نامید. سیدمطلب پس از به قدرت‌رسیدن پسرش سیدمبارک، از قدرت و نفوذ او برای بسط، ترویج و آموزش علوم آن دوره استفاده کرد. او با دعوت از شیخ عبداللطیف جامعی و تأسیس مدرسه علوم دینی در هویزه، نسل جدیدی از امرای دانشمند و دانش‌پرور مشعشعیان همت گماشت. تأسیس مدرسه علوم دینی در هویزه با هدایت و مدیریت شیخ عبداللطیف جامعی، نقش مهمی در گسترش آموزش‌های دینی در مناطق تحت‌نفوذ مشعشعیان داشت (رنجبر، ۱۳۸۲: ۵۱ - ۳۴۹). پایه‌ریزی و بسط علوم دینی و معارف اسلامی توسط سیدمطلب سبب شد تا این امر در نسل‌های بعدی تداوم یابد و فرزندان و امرای مشعشعی صرفاً در اندیشه افزایش قدرت و رسیدن به فرمانروایی نباشند و شیوه فراگیری علم در حوزه معارف دینی را نیز پیشه خود سازند (قیم، ۱۳۸۸: ۱۹۱).

از سرنوشت مدرسه علوم دینی هویزه که به همت سید مطلب و با مدیریت شیخ عبداللطیف جامعی تأسیس شده بود، اطلاع دقیقی در دست نیست؛ این مدرسه می‌توانست با ادامه و گسترش فعالیت‌های علمی خود، علما و دانشمندان بزرگی را تربیت کرده و هویزه را به یک قطب علمی در کشور تبدیل کند؛ اما کشمکش‌ها و درگیری‌های درونی خاندان مشعشعیان و افزایش میل

قدرت‌طلبی در میان آنان (چیزی که در گذشته وجود نداشت)، به همراه اختلافات و دسته‌بندی‌های خاندانی، سبب گردید تا هویت‌نویز نتواند اعتبار علمی گذشته خود را حفظ کند و از پیشرفتی که پتانسیل آن را داشت باز بماند.

مدرسه خیرآباد بهبهان

حسین‌علی‌خان زنگنه حاکم بهبهان نیز مدرس‌های در کنار رود خیرآباد در بهبهان تأسیس کرد. حسینی‌فسائی از حسین‌علی‌خان زنگنه به عنوان فردی که از علم فقه بهره کامل داشت یاد کرده است و می‌نویسد که در سال ۱۰۸۹ هـ ق در شهر بهبهان: «حسین‌علی‌خان زنگنه با آنکه مرد صحراگرد ایلاتی بود، از علوم رسمیه خصوصاً علم فقه بهره کامل داشت و برای رواج علم و کمال در کنار رودخانه خیرآباد بهبهان، مدرسه‌ای در کمال وسعت و امتیاز ساخت و بقدر ضرورت و معاش طلبه آن مدرسه بازارچه‌ای مشتمل بر چندین دکان ارباب حرفه و حمای در آن صحرا که چهار فرسخ مشرقی بلده بهبهان است احداث کرد» (حسینی‌فسائی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۸۸).

وضعیت کتابخانه در دوره صفوی

کتاب و کتابخانه در دوره صفوی از جهاتی دارای نکاتی مثبت و امیدوارکننده بود و از جهاتی نیز ضعف‌هایی را در بر داشت که طبعاً بر روی روند رو به رشد علم در این دوره باشکوه تأثیرات منفی‌ای را می‌گذاشت. در این دوره شاهد کتابخانه‌های بزرگ و غنی‌ای هستیم که بیشتر در مراکز سیاسی و علمی کشور همچون اصفهان، تبریز و قزوین و دیگر نقاط دایر شده بودند. در دوره قبل از روی کارآمدن صفویان شاهد این مسئله هستیم که به صورت خاص و صرفاً به کتاب‌های ادبی اهمیت داده می‌شد و همچنین تصوف به عنوان سدی در برابر رشد کتاب نویسی قرار گرفته بود؛ به همین دلیل در آن دوره در زمینه مدرسه‌سازی نیز نوعی رکود را مشاهده می‌کنیم؛ اما با روی کارآمدن دولت صفوی و قدرت‌گیری علما در این دوره شرایط تغییر کرد و بیش از گذشته به علم‌اندوزی و کتابت کتاب و توجه می‌شد. در این دوره بسیاری از کتب شیعی از دیگر سرزمین‌ها به ایران آورده شد که موجب به وجود آمدن تحول بزرگی در علم و دانش در این دوره شود. کتاب‌های بسیاری در این دوره نگاشته شد و با توجه به شرایط سختی که در آن دوره برای استنساخ کتاب وجود داشت بیشتر به اهمیت این موضوع پی می‌بریم.

کتابخانه‌های سواحل شمالی خلیج فارس در عصر صفوی

کتابخانه مشعشعیان: مهم‌ترین کتابخانه خوزستان در دوره صفوی مربوط به مشعشعیان بود که در آن زمان بر بخشی از ناحیه حکومت می‌کردند. برخی از مردان حکومتی این خاندان اهل فضل و ادب و دانش‌پروری بودند. به همین منظور کتابخانه غنی و مهمی را در شهر هویزه بنا کردند. سیدعلی‌خان و الی هویزه که خود از علمای برجسته زمان خود بود و آثار متعددی را تألیف کرده بود، این کتابخانه را گسترش داد.

کتابخانه کمال‌الدین خضر شاه دزفولی: در شوشتر و در اواخر قرن نهم هجری اهمیت و اعتبار ویژه‌ای داشت و همواره مورد رجوع دانشمندان و محققان بوده است. این کتابخانه بیش از یکصد سال در میان این خاندان تداوم داشت.

کتابخانه میرنورالله شوشتری: میرنورالله شوشتری، بزرگ خاندان شوشتری (۹۵۶ - ۱۰۱۹ ق) در بوشهر کتابخانه شخصی بزرگی را برای خود فراهم آورده بود.

کتابخانه سیدنعمت‌الله جزایری: سیدنعمت‌الله جزایری از دانشمندان به نام ایران در دوران صفویه بود. وی به مدت ۹ سال در شیراز در محضر علمایی همچون ابراهیم بن ملاصدرا، شیخ جعفر بن کمال بحرینی و سیدهاشم احسائی کسب علم کرده و سپس راهی شوشتر شده و در آنجا به‌عنوان یکی از مراجع تقلید به نام به فعالیت‌های خود ادامه داد. حاج محمد کلانتر در هویزه برای او مدرسه بزرگی بنا کرد و در آن کتابخانه غنی‌ای را فراهم آورد. این کتابخانه از کتابخانه‌های معروف و معتبر قرن یازدهم و دوازدهم هجری قمری بوده است که پس از وفات وی در اختیار پسرش سیدعبدالله جزایری، نویسنده کتاب تذکره شوشتر قرار گرفت.

کتابخانه میرعبدالوهاب شوشتری: وی از همراهان شاه‌عباس در جریان حمله وی به ایروان بود. هنگامی که شاه‌عباس موفق به فتح شهر ایروان شد، کتاب‌هایی را که از این شهر غارت کرده بود را به عبدالوهاب بخشید. وی هنگامی که آتش جنگ فرونشست تعداد بسیاری از این کتاب‌ها را به صاحبان اصلی آن بازگرداند؛ اما بخش دیگری از این کتب را که وی موفق به یافتن صاحبانش نشده بود را نزد خود نگاه داشت و آنان را بر کتابخانه شخصی خود که بالغ بر ۱۲۰۰ جلد کتاب بود، افزود. کتابخانه میرعبدالوهاب پس از مرگ وی پراکنده شد (همایون فرخ، ۱۳۴۵، ۱۶۰-۱۵۱/۲).

کتابخانه خاندان جامعی: یکی از مهم‌ترین کتابخانه‌های این دوران کتابخانه «خاندان جامعی» در بوشهر بوده است. این خاندان در مسجد اهل سنت بوشهر نسل در نسل امامت جمعه و جماعت بوشهریان سنی مذهب را بر عهده داشتند. کتابخانه این خاندان، حاوی کتاب‌هایی در زمینه‌های فقه، تفسیر قرآن، زبان عرب، تاریخ اسلام و حدیث بوده است (یاحسینی، ۱۳۸۶: ۹۵).

کتابخانه کنیپ‌هاوسن: کنیپ‌هاوسن هلندی در واقع اولین اروپایی بود که در جنوب ایران، یک کتابخانه کوچک تأسیس کرده بود. این کتابخانه در جزیره خارگ و در دژ معروف به «موستلستاین» که اقامتگاه حکمران و هلندی‌های ساکن جزیره بوده است، قرار داشت. تاریخ تأسیس این کتابخانه به سال ۱۱۶۶ ه. ق برمی‌گردد. این کتابخانه شامل کتاب‌هایی در زمینه‌های جغرافیا، سفرنامه، تاریخ، ادبیات و رمان و مسائل علمی و تکنولوژی و همچنین علوم نظامی، می‌شده است (یا حسینی، ۱۳۸۶: ۱۱۳-۱۱۱).

همچنین کارستن نیپور زمانی که در بوشهر بود از فردی به نام یرویس نام می‌برد که به گفته وی تعداد بسیاری زیادی از کتب خطی را جمع‌آوری کرده بود و کتابخانه شخصی غنی‌ای را برای خود به وجود آورده بود که کیفیت آن به‌صورتی بود که «که اگر او روزی به اروپا برگردد، علم از توقف او در ایران بهره خواهد برد.» (نیپور، ۱۳۵۴: ۳۹).

مشکلات کتاب‌نویسی و کتابخانه‌ها

همان‌گونه که مشاهده شد تعداد کتابخانه‌های موجود در جنوب ایران در دوره مورد بحث تعداد چشمگیری نبوده است و اگر هم موارد دیگری بوده باشد از اهمیت چندانی برخوردار نبوده‌اند و به همین دلیل در منابع آن دوره ذکری از این کتابخانه‌ها به میان نیامده است. فقر کتاب‌نویسی به تبع در پی آن تعداد کم کتابخانه در این نواحی به دلایل مختلفی برمی‌گشت که این مسئله را با دشواری روبه‌رو می‌ساخت. یکی از مهم‌ترین عوامل، نبودن صنعت چاپ در این مناطق و به‌طور کل در کشور ایران بود. هنگامی که در اروپا کتاب‌ها را در چاپخانه‌ها به چاپ می‌رساندند در ایران همچنان از روش‌های سنتی استنساخ و کتابت استفاده می‌شد. شاردن درباره‌ی نادیده گرفتن اهمیت وجود چاپخانه در ایران در سفرنامه خود می‌نویسد: «ایرانیان همانند دیگر کشورهای مشرق زمین چاپخانه ندارند و بدین صنعت سودمند توجه نمی‌کنند. می‌گویند چون هوای ایران خشک است نه تنها کاغذ شکننده و کم‌دوام می‌گردد بلکه استفاده از چاپخانه را سخت دشوار می‌سازد. از این‌رو به نوشتن و داشتن نسخه‌های خطی خرسندند و چون به طبع دوستدار دانش می‌باشند هنر کتابت و نسخه‌نویسی ترقی بسیار یافته و در شمار هنرهای زیبا درآمده است.» (شاردن، ۱۳۷۲، ۱۳۷۲/۳).

رافائل دومان نیز که در بین سال‌های ۱۰۵۷ تا ۱۱۰۸ هجری قمری در ایران بوده است درباره‌ی بی‌علاقگی ایرانیان و بی‌توجهی آنان به چاپخانه می‌نویسد: «اینان از صنعت چاپ که علوم در پرتو آن می‌درخشند و شهرت یک مؤلف مرهون آن است، محروم هستند. اینان جز از نسخه خطی استفاده نمی‌کنند و لذا در کتابت ایشان اشتباهات بسیار روی می‌دهد.» (بروجردی، ۱۳۷۵: ۴۰۳-۳۹۹). با توجه به این مطالب پی می‌بریم که صنعت چاپ در هیچ کجای ایران، البته به‌استثنای

کلیسای وانک، و به تبع در هیچ‌یک از شهرهای جنوبی ایران در کرانه‌های خلیج فارس وجود نداشته است. از این‌رو تنها راه طبع کتاب، استنساخ به صورت دستی بود که این کاری طاقت‌فرسا و سخت بود و مشکلات بسیاری را در پیش رو داشت که به نوبه خود سبب بی‌رونقی در بازار کتاب می‌شد. هرگاه کسی قصد داشت کتابی را برای خود تهیه کند در صورتی که آماده آن کتاب در بازار یافت نمی‌شد برای این منظور باید به نزد نسخه‌پردازان می‌رفت. سپس به مقدار مورد نیاز کاغذ تهیه می‌کرد که البته پیدا کردن کاغذ مطلوب و باکیفیت در آن زمان کار آسانی نبود. آنگاه با پرداختن قیمتی گزاف به کاتب که هرکسی توانایی پرداخت آن را نداشت باید منتظر می‌نشست تا پس از اتمام کتابت کتاب آن را تحویل بگیرد (شاردن، ۱۳۷۲، ۳/۹۶۳). تهیه کتاب به این وسیله علاوه بر هزینه‌بر بودن از لحاظ زمانی و مالی مشکلات دیگری همچون وجود غلط‌های املایی و اشتباهات متنی که سهواً و گاهی نیز به عمد بود رخ می‌داد را در بر داشت. گاهی این کتاب‌ها چنان دچار تغییر می‌شدند که «درحالی‌که مؤلف هنوز زنده است و نفس می‌کشد، ... اگر کتاب خود را بعد از چندسال درجایی ببیند چندان استحال شده است که به زحمت آن را باز خواهد شناخت» (بروجردی، ۱۳۷۵: ۴۰۳-۳۹۹). دلیل این امر آن بود که هنگامی که مؤلف کتابش با استقبال مخاطبین مواجه می‌شد، چندین بار دیگر از روی آن نوشته می‌شد و گاهی اتفاق می‌افتاد که فرد کاتب سلیقه خود را در متن کتاب دخالت می‌داد و بعضی از مطالب کتاب را بنابر میل خود تحریف می‌کرد.

در پاره‌ای از مواقع پیش می‌آمد که فردی کتابی ارزشمند را در اختیار داشت و بنابر دلایلی راضی نمی‌شد که این کتاب را جهت تکثیر به دست کاتبان بسپارد و بدین وسیله بود که کتاب پس از مدتی و به دلیل پوسیده شدن از بین می‌رفت بدون آنکه حق آن ادا بشود. گاهی نیز کتابخانه‌های شخصی پس از مرگ صاحبشان در میان و ارثان او تقسیم می‌شد و باعث پراکنده شدن کتاب‌ها می‌شد و عملاً کتابخانه آنان از میان می‌رفت. جنس بد کاغذ کتاب‌ها، شرایط نامناسب نگهداری آن‌ها و بی‌توجهی صاحب کتاب از جمله عواملی بودند که موجب تخریب و نابودی کتاب و کتابخانه‌ها می‌شد. در نواحی جنوبی ایران با توجه به این شرایط و عوامل دیگری همچون دور بودن این نواحی از مرکز، تجمع مراکز علمی در چند شهر خاص که بیشتر در مرکز ایران و پایتخت‌ها قرار داشتند و همچنین کوچ علما به این نواحی و حتی شرایط نامساعد جوی و شیوه معیشت مردم که نسبت به دیگر نواحی سختی‌های بیشتری را بر آنان تحمیل می‌کرد و تمرکز آنان را به امور دیگری معطوف می‌کرد، باعث بی‌توجهی به کتاب‌خوانی و کتابداری و تحصیل علم می‌شد. شاید به همین دلیل باشد که به جز در تعدادی از شهرهای خوزستان، کتابخانه قابل توجهی را نمی‌بینیم و

اگر هم بوده باشد بیشتر به صورت کتابخانه‌های شخصی بوده است و یا این که منابع از ذکر آنان غفلت کرده‌اند.

نهضت علمی خوزستان و عوامل آن

همان‌گونه که اشاره شد، فضای مذهبی سیاسی منطقه و رقابت در گسترش مذهب تشیع، زمینه را برای رشد علم و ادب مهیا ساخت، به‌گونه‌ای که در پایان قرن نهم هـ ق آثار و ثمرات این نهضت آشکار گردید. از جمله عوامل مؤثر در نهضت علمی و ادبی در خوزستان، می‌توان به عوامل زیر اشاره کرد:

- عقیده تشیع: عشق به اهل بیت در میان مردم خوزستان، از ویژگی‌های این دوره و عامل بسیار مؤثری در حرکت فکری و علمی بوده است.
- رقابت بین خاندان‌ها و حاکمان: بین چند خاندان قدرتمند در خوزستان از قبیل خاندان مشعشع، جزایری و مرعشی از یک‌سو از سوی دیگر رقابت بین حکام خوزستان و عراق و حکومت مرکزی ایران که همگی مدعی تشیع و پیشرفت آن بوده‌اند، باعث جهش علمی و ادبی گردید.
- زبان علمی و ادبی در خوزستان: در این مرحله زبان عربی بوده و با توجه به این که علما و ادبای خوزستان همگی بر دقایق و ظرافت‌های این زبان مسلط بوده‌اند لذا آثار ارزنده‌ای به زبان عربی در نظم و نثر به وجود آوردند.
- رابطه علما و طالبان علم و ادب با نجف اشرف: که در این دوره مرکز مهمی در علم و ادب بوده است.
- رابطه علما و ادبای خوزستان با علما و ادبای اصفهان: تحصیل بسیاری از فرزندان حکام و بزرگان خوزستان در اصفهان از جمله سیدخلف مشعشعی و سید نعمت‌الله جزایری شاگرد علامه مجلسی و ملا محسن فیض کاشانی و شیخ خرد عاملی بوده‌اند (پورعباسی، ۱۳۷۹: ۷۶).
- از این حرکت علمی و کثرت مدارس و مؤسسات علمی و ظهور علما و مدرسان خبره و دانشمندان و ادبای بزرگ و طلاب و دانشجویان برجسته، یک نظام آموزشی متحوّلی به دست آمد که تقریباً به‌نظام آموزشی معاصر نزدیک بوده است.

بزرگان علم و ادب کرانه‌های شمالی خلیج فارس

سیدعلی خان

وی حاکم شهر هویزه و مردی دانشمند و فاضل بود که از مزایا و مکارم اخلاقی بزرگی برخوردار بود. مجالس این حاکم همواره مکانی برای بحث‌های علمی و حدیث و تفسیر و علوم ادب بود.

وضعیت سیستم آموزشی ساکنان سواحل شمالی خلیج فارس در عصر صفویه ... ۸۱

سیدعلی خان چندین کتاب نیز تألیف کرده است که از این کتاب‌ها می‌توان به: الانور المبین، خیر المقال و منتخب التفسیر که آخرین کتاب وی بوده است اشاره کرد (جعفریان، ۱۳۷۹، ۷۷۷/۲).

سحابی استرآبادی

کمال‌الدین سحابی استرآبادی در اواخر نیمه اول سده دهم هجری قمری در شوشتر به دنیا آمد. وی از شاعران و عارفان سده ۱۰ هجری قمری است. سحابی در جوانی به شهر نجف هجرت کرد و به همین دلیل علاوه بر استرآبادی، به نجفی نیز مشهور بود. سحابی مردی مذهبی و باتقوا و فقیه و شاعر توانا بود. دیوان غزلیات او شامل ۲۸۰۰ بیت می‌شد هرچند وی بیشتر به خاطر رباعیاتش معروف است که شامل بیست هزار بیت رباعی است (بی‌نا، ۱۳۶۷: ۴۲۸).

مولانا نصرالله لاری

وی از جمله افاضل و بزرگان شهر لار بود که در محضر مشاهیر و علمای بسیاری تحصیل علم کرده بود و در اکثر فنون علم مهارت داشت (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵: ۱۸۹).

منشی بهبهانی

شیخ عبدالنبی منشی بهبهانی، از جمله نویسندگان و تاریخنگاران قرن دوازدهم هجری است. در سال ۱۱۳۶ هـ ق که محمود افغان شهر بهبهان را محاصره کرد، منشی بهبهانی خود شاهد و ناظر دفاع دلیران و جنگجویان بهبهان در مقابل یورش سپاه افغان بوده است. شرح نبرد و فداکاری‌های مردم بهبهان را به سبک معمول نثرنویسان آن زمان به رشته تحریر درآورده است (جوکار قنواتی، ۱۳۷۳: ۱۲۱).

همچنین نطنزی از مورخان عصر صفویه از یک منجم زبردست در شهر لار خبر می‌دهد که در سال ۱۰۰۱ قمری توانسته بود وقوع زمین‌لرزه مهیبی را در شهر لار پیش‌بینی کند. وی در کتابش آورده است که: «بر اثر پیش‌بینی این منجم بسیاری از مردم لار، شهر را ترک گفتند وعده‌های دیگر که گفته‌های منجم را باور نکردند در زیر آوارهامانند و شهر لار ویرانی‌های بسیاری به خود دید.» (نطنزی، ۱۳۵۰: ۵۲۸). متأسفانه نطنزی نام این دانشمند را در کتاب خود نیاورده است و به همین دلیل اسم وی برای ما مجهول مانده است. دلایله نیز به شدت تحت تأثیر محیط علمی و فرهنگی شهر لار قرار گرفته بود تعداد دانشمندان و علمای این منطقه را آن‌چنان چشمگیر دیده بود که نوشته است: «شهری که به دور از دربار و جنجال مردان سپاهی، محفلی برای علم و ادب است. در این زمینه چنان امور علمی در این نقطه پیشرفت دارد که به‌راستی متوانیم بگوییم در سراسر آسیا، حداقل نقاطی که من بودم و در هیچ کجای دنیا، این همه افراد فاضل و اجد دانش و آگاهی‌های عمیق در علوم چون لار ندیدم.» (دلواله، ۱۳۸۰: ۱۱۵۶).

نتیجه‌گیری

در دوره صفویه علم و ادب شکوفایی فراوانی داشت، هرچند در این دوره علوم‌دینی بیش از سایر علوم موردتوجه قرار گرفت. در نتیجه سیاست‌های صفویان در مناطق جنوب کشور نیز فضای بازتری برای پرداختن به علوم فراهم شد. سیستم آموزشی هرچند همچنان سنتی بود اما پیشرفت بیشتری را نسبت به گذشته شاهد بود. سهم قابل توجهی از موقوفات جهت ایجاد یا گسترش مدارس به مراکز علمی اختصاص داده می‌شد و در نتیجه، شاهد شکوفایی در آموزش و تربیت کودکان و جوانان از همان خردسالی هستیم. تعداد علما، به‌ویژه آنان که قصد فعالیت در زمینه علوم‌دینی را داشتند روزبه‌روز افزایش می‌یافت. حضور مشعشعیان علاوه بر آنکه نیم‌نگاهی به ولایت‌مداری داشتند، از آنجاکه تقریباً همگی علم دوست و فرهنگی بودند کمک شایانی به گسترش علم در خوزستان کردند. دایرکردن مدارس و کتابخانه‌های متعدد توسط بزرگان مشعشعی از جمله فعالیت‌های مثبتی بود که به‌وسیله آن، دستداران علم در فضایی مناسب جهت علم‌آموزی گرد هم می‌آمدند و آموزش‌های لازم را در این اماکن فرامی‌گرفتند. در دیگر ولایات جنوبی نیز تعداد بسیاری دانشمندان در حوزه‌های علوم‌دینی و طبیعی زندگی می‌کردند؛ مخصوصاً با توجه به سیاست‌های مذهبی حاکمان صفوی در ولایات مرکزی کشور، تعداد بسیاری از علمای اهل سنت به‌منظور یافتن فضایی بازتر برای فعالیت‌های خود، به جنوب کشور که از نظر مذهبی تحت فشار کمتری بود کوچ می‌کردند. همچنین تقریباً برای نخستین بار در این دوره، در این مناطق شاهد استفاده از زبان فارسی در نگارش هستیم. جای تأسف دارد که بسیاری از این دانشمندان به دلیل ساکت ماندن منابع در معرفی آنان و یا اهمال خود آنان در انتشار آثار خود، ناشناخته مانده‌اند.

منابع

- الثاریوس، آدام (۱۳۶۳) سفرنامه بخش ایران، ترجمه و حواشی احمد بهپور، تهران: ابتکار.
- بی نام (۱۳۶۳) تاریخ عالم آرای صفوی، به کوشش یدالله شگری، تهران: اطلاعات.
- بیانی، خان بابا (۱۳۱۹) «روش آموزش در دوره صفویه»، مجله آموزش و پرورش، شماره ۱، تهران: وزارت فرهنگ.
- بروجرودی، آزاد (۱۳۷۵) «روایت یک فرنگی از کتاب، نگارش و تحصیل در عهد صفوی»، مجله کلک، شماره ۸۰ تا ۸۳، تهران.
- پرسور، محمد (۱۳۸۹) «بررسی تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی بندر لنگه از تشکیل حکومت صفویه تا پایان حکومت پهلوی». پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان.
- پور عباسی، عباس (۱۳۷۹) نگاهی به شعر عربی شیعی در خوزستان، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران: شماره ۱۵۵.
- تاجبخش، احمد (۱۳۷۳) تاریخ صفویه، شیراز: نوید.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۳۶) سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری و تصحیح شیرانی، اصفهان: تأیید.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۹) صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، جلد ۲، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- جوکار قنوتی، رضا (۱۳۷۳) شعر و ادب خوزستان، جلد ۱، بی جا: موسسه فرهنگی آیات.
- حزین لاهیجی، محمد علی (۱۳۷۵) تاریخ و سفرنامه حزین، تهران: انتشارات مرکز انقلاب اسلامی.
- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۸۲) فارسنامه ناصری، جلد ۱، تهران: امیرکبیر.
- دلاواله، پیتر (۱۳۸۰) سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه محمود بهفروزی، جلد ۲، تهران: نشر قطره.
- رنجبر، محمد علی (۱۳۸۲) مشعشعیان، تهران: آگه.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲) سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، تهران: توس.
- صدیق، عیسی (۱۳۵۱) مختصر دوره تاریخ فرهنگ ایران، جلد ۲، تهران: شرکت سهامی طبع کتاب.
- صیفی، زینب (۱۳۸۲) «بررسی روند آموزش زنان از دوره باستان تا کنون با تأکید بر زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی». پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان.
- گلشنی، عبدالکریم (۱۳۴۹) «تشکیلات آموزشی ایران در دوره صفویه»، مجله خرد و کوشش، دوره دوم، شماره ۱ و ۲.
- فخرایی، محمد جواد (۱۳۸۳) دشتستان در گذر تاریخ، شیراز: نوید شیراز.
- قیم، عبدالنبی (۱۳۸۸) پانصد سال تاریخ خوزستان، تهران: اختران.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۵۰) در دربار شاهنشاه ایران، ترجمه کیکاووس جهانگیری، تهران: انجمن آثار ملی.
- نطنزی، محمود بن هدایت (۱۳۵۰) نقاده الآثار فی ذکر الاخبار، به تصحیح دکتر شراقی، تهران: فرهنگ.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۸۶) تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، تهران: سمت.
- نیپور، کارستن، ۱۳۵۴، سفرنامه کارستن نیپور، ترجمه پرویز رجبی، تهران: توکا.
- یاحسینی، سیدقاسم؛ یاحسینی، عصمت السادات (۱۳۸۶) تاریخ ۵۰۰۰ ساله نگارش و کتابخانه در بوشهر، بوشهر: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی.